

زهرا، فقر و خشونت خانگی



عکس: روان آنلاین

مژگان میراشراقی - مددکار اجتماعی

با بدبختی از کسی یک چک گرفتم که قسط عقب افتاده رو پاس کنیم تا شوهرم زیاد بدهکاری بالا نیاره، شب اومده به جای تشکر به من میگه با این یارو شاید رفیق بودی، من تا صبح گریه کردم.

پدرم کارگر بخش روشنایی شهرداری مشهد و دارای چهار فرزند پسر بود. همسر پدرم به علت بیماری سل به پدرم اجازه ازدواج مجدد را می‌دهد. پدر و مادرم توسط دایی بزرگم با هم آشنا می‌شوند و من در منزلی واقع در راه آهن شهر مشهد بدنیا آمدم. چهارساله که شدم همسر اول پدرم فوت کرد و من و دو خواهر کوچکترم مجبور شدیم با پنج برادرم که حالا مادر نداشتند، زندگی کنیم. برای همین از منزل پدرم نقل مکان کردیم اما روی هم رفته کودکی خوشی را در کنار برادرها و خواهرانم داشتم. پس از ورود به مدرسه تا کلاس پنجم ابتدایی تحصیل کردم اما پدرم بخاطر شرایط مالی و بدحجابی مدارس با تحصیل من مخالفت می‌کرد. اما یکی از برادرانم که سومین آنها بود به پدر اصرار کرد تا به تحصیل ادامه دهم. خودش تمامی وسایل من را آماده کرد و من به راهنمایی راه یافتم تا سوم راهنمایی را خواندم که مصادف با سال ۷۵۳۱ و انقلاب اسلامی بود آن سال مدارس تعطیل شد. من به آموزشگاه خیاطی رفتم چون پدرم علاقه من را به خیاطی دید برایم چرخ گل دوزی خرید و من در آنجا نیز گل دوزی را فرا گرفتم، سال ۹۵ که دوباره مدارس باز شد به دبیرستان رفتم اما دیگر نتوانستم با موفقیت این مرحله را پشت سر بگذارم و پدرم هم توانایی مالی تامین هزینه های تحصیل همه فرزندان را نداشت، با خواستگاری همسرم در همان سال که با آشنایی دختر دایی من با مادر شوهرم اتفاق افتاد در سال ۹۵ مراسم عقدمان را برگزار کردیم. پس از یک سال در سال ۰۶ شروع زندگی مشترکمان را جشن گرفتیم و سال ۱۶ اولین فرزندم به نام زهره بدنیا آمد. همسرم با یک پیکان اجاره ای کار می‌کرد و در خانه پدرم زندگی می‌کردیم، وقتی فرزندم سه ساله شد از آنجا به منزلی خارج از شهر که اجاره کرده بودیم رفتیم، وقتی که ۳ ماه از عقدمان گذشته بود با پول خیاطی و گل دوزی و فروش تنها انگشتر طلایی که همسرم به من داده بود، زمینی را از دایی بزرگم خریداری کردم که با بدنیا آمدن پسر و پس از ۶ سال از زندگی مشترکمان با فروش لوازم زندگی حتی یخچال و فرش زیرپایم آن را نیمه ساز کردیم.

همسرم بخاطر نداشتن کارت پایان خدمت مجبور شد به سربازی برود و من دوباره به خانه پدرم رفتم. اما ورود ما مصادف شد با فوت پدرم، و مادرم مجبور شد سرپرستی من و دو فرزندم را بعهده بگیرد. پس از آمدن همسرم بخاطر اینکه بیکار بود خانه ای که با سختی ساخته بودیم فروخت و پیکانی خرید ولی طولی نکشید که دوباره پیکان را هم فروخت. کم کم دیگر بد اخلاق شده و از اینکه به هرکاری دست می‌زد نمی‌گرفت، دیگر خسته شده بود. پس از مدتی متوجه شدم که از بیشتر افراد فامیل هم پول قرض گرفته. وقتی به او گفتم شوهر خواهرم پیغام داده که پولش را لازم داره بلند شد و من را جلوی چشم بچه ها کتک زد. می‌دانید زنها در جامعه ما دچار یک مشکل فرهنگی هستند تو این جامعه زنها فقط مشکل دارند این نظر خودم است، یعنی اگر دست خودم بود هیچ وقت دوست نداشتم دختر بدنیا بیایم، از بچگی اصلا دوست نداشتم دختر باشم، دختر تو این جامعه وقتی بچه است اختیارش دست پدر و برادرش و وقتی بزرگ می‌شه دست شوهر، خیلی وقتها به بهانه کمترین چیزی تنبیه می‌شیم. تنبیه که نه کتک می‌خوریم.

بعد از بدنیا آمدن فرزند سوم، دوباره شوهرم پس از یک سال بیکار شد. دیگر من مطمئن شده بودم که خودش عرضه کارکردن را ندارد ولی جرات حرف زدن را هم نداشت. تا من حرفی می‌زدم به بهانه کوچکی من را کتک می‌زد.

خودم کار می‌کردم و زندگی مان به سختی می‌گذشت تا اینکه پدر شوهرم با فروش مغازه پدرش برای ما و یکی دیگر از پسرانش پیکان خرید تا شوهر من و برادرش با آن کار کنند و خرج پدرشان را بدهند. پس از ۸ سال فرزند چهارم من به نام فاطمه بدنیا آمد که تقریباً ناخواسته بود. من دوباره به فکر خرید زمین و ساخت خانه ای افتادم و با فروش طلا و لوازم زندگی در بیرون از شهر زمینی به مساحت ۰۷ متر خریداری کردم. چون قسط های آن را نمی‌توانستیم بدهیم به منزل پدر شوهرم رفتم تا از او که تنها بود، نگهداری کنیم و در ضمن

اجاره خانه ندهیم و اقساط زمینمان را هم بپردازیم. باید خیاطی می کردم و از پدر شوهر پیرم هم که زمین گیر شده بود نگهداری می کردم. وقتی داشتم تشت رخت را توی حیاط می بردم، پایم لیز خورد و افتادم. ۵۱ روز می بایست پایم را بسته در آتل نگه می داشتم و نمی توانستم که با شوهرم هم بستر شوم، شوهرم به من گفت من چه گناهی کرده ام که باید ۵۱ روز صبر کنم. می خواستی چشم کورت رو باز کنی! ولی اگر یک دقیقه من می خواستم اعتراضی بکنم زندگی ام را سیاه می کرد و مثل همیشه باید زیر دست و پاهایش له می شدم.

خب این سرخوردگی دیگه، یک زن تو زندگی روحیه اش شکست می خورد، اگر دائم بخوان نقاط ضعفش را به رخش بکشد یا کتکش بزنند. بعد شوهرت نه درست کار کند، نه بتواند مایحتاج زندگی را تامین کند، نه قادر باشد رخت و لباس بچه رو تامین کند، فقط از صبح تا شب فحاشی یا کتک کاری، به این هم فکر نکند که شخصیت تو و خانوادگی ات چه بوده، ما الان تو را آوردیم کجا زندگی می کنی. من اصلاً همه اینها رو گذاشتم کنار الان با همه سختی اش ایستادم زندگی می کنم به قول یه بنده خدایی می گفت: بعضی ها فقط زندگی می کنن. مرد ایرانی اگر جوابشو ندهی صبح بهت خرجی نمی ده، میره بیرون. این استدلال مرد ایرانی می گه اگر شب زنم روحیه مو ارضاء نکرد، به او خرجی نمی دم. بارها شوهرم به من گفته!!

یک روز اوامده خونه می گه، قرآن خودمان هم می گه زن ناشزه رو بگیر بزن یعنی زنی که شب جوابتو نده رو می تونی بزنیش حتی! کتکش بزنی. خب کاری نداریم. پیش خودم می گم خب ببین هم خود دین ما، یعنی نمیکه زنم روحیه داره، بزنم احساس داره، شما امروز فرش خانه ات رو شستی، خب، گردگیری هم کردی، رخت هم شستی، مهمونم داشتی، کار کردی، بچه هاتو جمع و جور کردی، خسته خسته ای حالا برو جواب مردت هم بده با کدوم روحیه! یعنی باید یک حالی داشته باشی یه حالی یه چیزی، یه چیزهایی تو زندگی ما زن ها، ظلم های روحی ام می شه حتی الان هم اینجا صدامونم در نمی آریم تا کسی نفهمه!

حالا بعد از ۵۲ سال زندگی دختر بزرگم که دارای مدرک پیش دانشگاهی است تازه ازدواج کرده. پسر من با مدرک دیپلم کامپیوتر سرباز است و همیشه نگران این هستم که بعد از سربازی چطور می توانم به زندگی پسر من سروسامانی بدهم. دختر دیگرم در سال دوم نظری رشته تجربی تحصیل می کند و درسخوان است و حاضرم که تمام شب رو سوزن بزنم تا بتونه به دانشگاه بره و دختر کوچکم ۹ سال دارد و در کلاس سوم دبستان تحصیل می کند و هنوز بعد از ۵۲ سال زندگی و زحمت همسرم یک اتومبیل پیکان مدل ۹۴ دارد و مقروض و پرادها.

بعضی وقت ها که به من مشکلات من را تحت فشار می گذاره اصلاً دوست ندارم زنده باشم از زندگی کردن تو این دنیا خسته می شم. دوست دارم این دنیا رو، آدم ها را، ولی وقتی مشکلات به آدم فشار میاره حتی از آدم هاش هم بدم می یاد از دنیا هم بدم می یاد حال من رو بهم میزنه همه چیز.

کاشکی می شد از خواب بلند بشم ببینم که شوهرم فهمیده و آدم شده. عاقل شده و از حرف هایی که میزنه دست برداشته! ایکاش در ازدواجم حق انتخاب داشتم. کاشکی سرپناهی داشتم که هر وقت زندگی به تنگم می آورد به اونجا فرار می کردم. ایکاش تا این اندازه فقیر نبودیم!! بعد از ۵۲ سال زندگی مشترک تنها کاری که از دستم برمی آید فقط تحمل است."

تجربه زهرا از کتک، تهمت، تحقیر و آزار توسط همسرش، حکایت اکثر زنانی است که در محلات کم درآمد با فقر دست و پنجه نرم می کنند. خشونت خانگی می تواند همه زنان را در هر سن، نژاد و طبقه اجتماعی قربانی کند، اما این سوء رفتار با عوامل مالی و پایگاه اقتصادی افراد رابطه مستقیم دارد. بسیاری از آمارها حاکی از آن است که در طبقه فقیر جامعه، خشونت های خانگی بیشتر گزارش می شود، هرچند این مسئله وجود خشونت را در خانواده های مرفه نفی نمی کند. اما عموماً مردها کمبود منابع مالی را با اعمال خشونت می خواهند جبران کنند. همچنین زنان در خانواده های کم درآمد و یا بسیاری از زنانی که خانه دار هستند یا مشغول به کارهای کم درآمد به سازش تن می دهند و در زمره قربانیان خاموش خشونت خانگی قرار می گیرند.

در بسیاری از محلات کم درآمد و فقیر وجود خشونت خانگی (بعد فیزیکی و روانی)، کودک آزاری، احساس عدم امنیت اجتماعی، بزهکاری (دزدی) و فزونی بیماری های مقاربتی را در کنار کم سوادی می توان مشاهده نمود که بیشترین آسیب، بدر هر مقوله متوجه زنان و کودکان در سنین پایین می باشد. بسیاری از زنان شکایت از وجود خشونت خانگی از نوع آزار جسمانی و فیزیکی که منجر به جراحت می گردد را توسط همسران دارند. بسیاری از آنان به شدت از شوهرانشان کتک می خورند. با این وجود، زنان در اینگونه خانواده ها، محور اصلی تحولات ارتباطی و دغدغه های معیشتی خانواده قرار می گیرند. آنها قربانیان خشونت های پنهان خانگی هستند. در بسیاری از موارد زنان خود راه حلی جز "تحمل" برای حل مشکلات خود پیشنهاد نمی کنند و آخرین راه چاره را تحمل این مسائل می بینند. اگر با این دسته از زنان بیشتر رفت و آمد داشته باشید، همواره شکایت آنان را از داشتن ناراحتی اعصاب به زبان عوام خواهید شنید که همانا خشم پنهان و افسردگی طولانی مدت می باشد. زنان ساکن در اینگونه از محلات، در میان پیچیدگی های مسائل اجتماعی و فرهنگی حاکم بر روند زندگی این گروه زنان، خود نداری را بزرگترین مشکل خود مطرح می کنند که بر تمام روابط و ارتباطات بیرونی آنان تأثیر گذاشته است.

زنان، نقش تعیین کننده ای در تربیت و آینده فرزندان خانواده های ایرانی بازی می کنند. خانواده های ایرانی در مقایسه با خانواده های جوامع غربی، غیر از وظایف مرسوم خانواده ها وظایف سایر نهادهای جامعه را در زمینه هایی چون آموزش، اشتغال، تامین اجتماعی و امور

مربوط به ساعات فراغت را نیز برعهده دارند. یعنی این خانواده ها هستند که بار تحصیلی فرزندان خود را تا دانشگاه و بعد از آن به دوش می کشند. اگر فرزندان شان کار پیدا نکنند برای اشتغال شان تقلا می کنند و یا اگر در معرض آسیب های اجتماعی مثل اعتیاد قرار گرفتند، هزینه آنرا متقبل می شوند.

تحمل بار مضاعف بر دوش خانواده ها ویژگی اغلب خانواده های ایرانی اعم از طبقه متوسط، پایین و بالای شهری است. فقط خانواده هایی که با مشکل مضاعف فقر یا اعتیاد دست به گریبانند قادر نیستند چنین مسئولیت مضاعفی را به دوش بکشند. لذا در ایران بیشترین بار جامعه بر روی خانواده هاست و زنان در چنین خانواده هایی نقش محوری دارند.

بسیاری از جامعه شناسان و پژوهشگران در حوزه خشونت های خانگی بر این باورند که خودکفایی زنان و تحصیل می تواند عامل غیرمستقیمی به منظور کاهش خشونت های خانگی بر علیه آنان باشد. بطوری که هرچقدر زنان استقلال مالی بیشتری داشته باشند در زمان بروز خشونت بر علیه آنان، ابزار بیشتری را برای تصمیم گیری و ترک موقعیت خشونت آمیز دارند.

بنابراین، توانمند سازی زنان در اینگونه از خانواده ها و محلات از طریق انجام طرح های کارآفرینی و خدمات مالی خرد نظیر تشکیل صندوق های کوچک محلی و گروه های خودیار، می تواند تاثیر بسیاری بروی بهبود کیفیت زندگی زنان و در نتیجه کاهش خشونت های خانگی بر علیه آنان شود.

منبع:

<http://goo.gl/R4I37F>

حمید رضا جلایی پور 1387